

سَلَامٌ عَلَيْهَا  
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال  
www.noorfatemah.org



پیامبر در مدینه نقطه عطفی  
در بالندگی دعوت اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# پیامبر در مدینه نقطه عطفی در بالندگی دعوت اسلامی

نویسنده:

علی حجتی کرمانی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	..... فهرست
۶	..... پیامبر در مدینه نقطه عطفی در بالندگی دعوت اسلامی
۶	..... مشخصات کتاب
۶	..... پیامبر اکرم در مدینه
۶	..... امضای معاهده ای میان پیغمبر و یهود
۷	..... مؤاخات پیمان برادری میان مهاجران و انصار
۷	..... مشکلات رسول خدا در مدینه
۸	..... یهود و آغاز دشمنی با اسلام
۱۰	..... تغییر قبله
۱۰	..... ابلاغ سوره براءت در سال نهم هجری
۱۱	..... فرستادن سفرای اسلام به دربار پادشاهان
۱۲	..... گروهی عمومی به اسلام
۱۲	..... پیامبر در سوگ ابراهیم

## پیامبر در مدینه نقطه عطفی در بالندگی دعوت اسلامی

### مشخصات کتاب

عنوان: پیامبر در مدینه نقطه عطفی در بالندگی دعوت اسلامی  
 پدید آورندگان: حاجتی کرمانی، علی، ۱۳۱۶-۱۳۷۹. (پدید آور)

وضعیت نشر: قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷

نوع: متن

جنس: مقاله

الکترونیکی

زبان: فارسی

توصیفگر:

کلام رسول الله (ص)

عصر نبوت

فضایل حضرت محمد (ص)

سیره رسول (ص)

### پیامبر اکرم در مدینه

هجرت پیغمبر اسلام - ص - از مکه به مدینه، سرفصل بزرگی در بالندگی دعوت اسلامی و نقطه عطف برجسته ای در تاریخ اسلام محسوب می شود. اگر اسلام طی گذشت سیزده سال در مکه (که سه سال از این مدت هم به صورت مخفیانه سپری شده)، بیشتر در صدد جذب پیروان و منازعات فکری با سران مشرکان بود، اینک با ورود پیامبر - ص - و اصحابش به مدینه پایه حکومتی گذارده می شود که سایه پهناور آن قرار بود بر سر تمام جهانیان افکنده شود و چونان درختی بار آور، همگان از میوه های طیبه و خوشاب آن بهره مند شوند. در این حرکت چند نکته می تواند نظر ما را به خود معطوف سازد: ۱- هجرت پیامبر - ص - انگیزه ها و کیفیت هجرت. ۲- واکنش مشرکان. ۳- اقدامات اولیه پیامبر - ص - در مدینه به منظور پی ریزی دولت کریمه اسلامی. ۴- موضعگیریهای اصحاب ادیان در مدینه. ۵- تغییر قبله. ۶- فراخوانی سران و امیران بلاد مجاور به اسلام. ۷- ابلاغ سوره براءت در مراسم حج. ۸- پذیرش آیین اسلام از طرف قبایل و طوایف.

### امضای معاهده ای میان پیغمبر و یهود

یکی از تدابیر جالب حضرت رسول - ص - در بدو ورود به مدینه، نوشتن معاهده ای میان خود و یهود بود. این اقدام می تواند بخوبی بیانگر طرز تفکر آن حضرت در خصوص آزادی ادیان و همچنین اصل بزرگ همزیستی مسالمت آمیز باشد. در این پیمان، که بنا به نقل ابن هشام بسیار طویل است، به نکاتی اشارت رفته و هر دو طرف را ملزم به رعایت آن نموده است. از جمله: یهود وظیفه دارند تا زمانی که مؤمنان (مسلمانان) در جنگ هستند هزینه جنگ را بپردازند، یهود دین خود را دارند و مسلمین هم بر آیین خویش هستند و دوستان و متحدانشان نیز در امانند مگر آن که پا از حد خود فراتر نهد و دست به گناه گشاید که در این صورت

فقط خود و خانواده اش به دردرس و هلاکت می افتد.

## مؤاخات پیمان برادری میان مهاجران و انصار

پیغمبر - ص - همزمان با بهبود بخشیدن به موقعیت خود و پیروانش، با پیروان ادیان دیگر، از اصلاحات داخلی در میان پیروان خود نیز غافل نبود و می کوشید در جهت تربیت آنها هم به گونه ای که رنگ جاهلیت را از دست دهند و خوی خدایی را بگیرند، دریغ نورد. نوشته اند که پیغمبر میان مهاجران و انصار پیمان برادری برقرار کرد و به آنها فرمود: «به خاطر خدا، دو به دو یکدیگر را برادر گیرید.» آنگاه دست امیر مؤمنان را گرفت و فرمود: «این هم برادر من است.» از کسانی که با یکدیگر بدین روش برادر شدند می توان افراد ذیل را نام برد: حمزه با زید بن حارثه، جعفر بن ابوطالب با معاذ بن جبل (اگر چه جعفر در آن هنگام در حبشه بوده است) ابوبکر با خارجه خزرجی، عمر با عتبان بن مالک خزرجی و...

## مشکلات رسول خدا در مدینه

پیغمبر در مدینه خود را با سه طایفه روبرو می دید: نخست: طایفه مهاجران فقیر که برای کسب آزادی و فرار از ظلم و ستم مشرکان، شهر و دیار و مال و ثروت خویش را فدا کرده، پس از هجرت پیامبر - ص - یگان یگان یا بصورت دستجمعی از مکه به مدینه آمده بودند. اغلب اینان در مکه تجارت می کردند و از این رهگذر به ثروت فراوانی دست یافته بودند. قرآن درباره این گروه فرماید: «اللفقراء المهاجرین الّذین أُخْرِجُوا مِنْ ديارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ.» دوم: افراد دو قبیله اوس و خزرج که پیامبر - ص - را مورد محبت و مهر خود قرار دادند و یا ریش کردند و از نوری که بر آن حضرت فرو فرستاده شده بود، پیروی نمودند. پیشینه اکثر اینان کشاورزی و باغداری بود و جمعیت زیادی از یاران پیامبر - ص - را تشکیل می دادند: خداوند در وصف آنها چنین فرموده است: «والذین تبوّؤوا الدّارَ والايمانَ من قبلِهِمْ يَحِبُّونَ مَنْ هاجرَ إلیهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يوقِ شَحْنَهُ فَوَلَّكْنَاكُمُ اللَّهُ الْمَفْلُحُونَ.» سوم: یهودیان مدینه که همواره آتش افروز جنگ و دشمنی میان اوس و خزرج بودند و رسالت محمد - ص - و نیز یاران و پیروان آن حضرت را به ریشخند می گرفتند. وجود این سه طایفه و عوامل دیگر ایجاب می کرد تا پیغمبر - ص - در اندیشه افکندن طرحی نو و دمیدن روحی تازه در جامعه مدینه باشد. پیغمبر - ص - بدین منظور با امضای معاهده با یهود آنها را به برخورداری از آزادیهای خصوصی و دینی شان مطمئن ساخت و به آنها تفهیم کرد که حمایتشان می کند و در مقابل با آنها شرط کرد که ایشان نیز از وی و آیین و پیروانشان دفاع کنند. در ارتباط با شکاف طبقاتی در جامعه مدینه و از بین بردن فقر و غنای مفرط نیز با ایجاد پیمان برادری در میان آنها کوشید تا این فاصله را به نحوی از میان بردارد. انصار، چنانکه گفته شد، اهل کشاورزی و باغداری بودند و مهاجران که پیشه غالب آنها تجارت بود به جایی آمده بودند که نه سرمایه ای داشتند و نه کاری جز تجارت بلد بودند. انصار در کمال ایثار و فداکاری، قرار گذاشتند تا زمین های مهاجران را نیز تحت رعایت و کشاورزی بگیرند محصول آن را بطور یکسان و مساوی میان خود تقسیم کنند. البته تلاش پیامبر - ص - برای رفع این فاصله طبقاتی به همین مورد ختم نمی شود. آن حضرت برخی غنایم را، مثل اموال یهود بنی نضیر، به مهاجران اختصاص داد و فقط سه نفر نیازمند انصاری را در این غنیمت با آنها شریک ساخت و به ایشان فرمود: اگر می خواهید اموال و خانه های خود را با مهاجرین قسمت کنید و با آنها در این غنیمت مشارکت جوئید و اگر می خواهید خانه ها و اموالتان از خودتان باشد و چیزی از این غنیمت برای شما تقسیم گردد. انصار پاسخ دادند: ما اموال و خانه های خود را با مهاجران قسمت می کنیم و غنیمت را هم به ایشان می دهیم و در آن با مهاجران مشارکت نمی کنیم. بدین سان انصار جوانمردی و مروّت را در حق مهاجران به نمایش گذاردند چنانکه خود مهاجران درباره آنها می گفتند. هیچ کس را مثل انصار

مدینه ندیدیم، در مواسات با ما بخوبی عمل کردند و اموال خود را به ما بخشیدند و ما را در پیشه و کار خویش مشارکت دادند تا آنجا که می ترسیدیم همه اجر و پاداش خداوند نصیب آنها گردد. تشریح اذانیکی دیگر از فرازهای مهم در بدو ورود پیغمبر - ص - به مدینه، تشریح اذان بوده است. داستان از این قرار بود که مردم برای گزاردن نماز در غیر وقت خود پیش پیامبر - ص - می آمدند. در اینجا نقل مورخان شیعه و اهل سنت باهم در شرح این حادثه تاریخی تفاوت می یابد. بنابر نقل ابن هشام پیغمبر برای رفع مشکل فوق در اندیشه آن بود که مثل یهود از بوق برای آگاهی دادن مردم به وقت نماز و یا مثل مسیحیان از ناقوس استفاده کند. لیکن از این امر منصرف گردید و با یاران خود به مشورت پرداخت. عبدالله بن زید خزرجی خدمت آن حضرت خوابی را که دیده و در آن جملات اذان را از مردی سبزپوش شنیده بود نقل می کند. پیامبر - ص - نیز خواب او را رؤیای صادقانه و حق قلمداد کرده به بلال می فرماید که همان جملات را به عنوان اذان بگویند. در همین حین عمر بن خطاب هم که در خانه اش عبارت اذان را شنیده، شتابان پیش رسول الله - ص - می آید و می گوید: من نیز در خواب خود عین این عبارات را شنیده ام. پیامبر نیز با شنیدن گفته عمر می فرماید: «فله الحمد».

### یهود و آغاز دشمنی با اسلام

یهود که شاهد اوج و ترقی روزافزون پیامبر - ص - و اسلام در مدینه شدند، کمر به دشمنی با آن حضرت بستند و به حسدورزی و کینه توزی پرداختند. البته عده ای از سران و مردان اوس و خزرج نیز که هنوز بر شرک و بت پرستی خود باقی مانده بودند و از ترس جان تظاهر به مسلمانی می کردند با آنها همداستان شدند. احبار یهود برای آن که پیشوای آیین جدید را با شکست روبرو سازند و شوکت آن حضرت را درهم شکنند و رونقش را به کساد مبدل سازند، پیوسته نیرنگ به کار می بردند و حق را باطل می آمیختند تا شاید به مراد خود برسند. نام عده ای از اینان به روایت مورخان چنین است: حُیّی بن اخطب، سلام بن مشکم، کنانه بن ربیع، سلام بن ابی الحقیق، کعب بن اشرف، عبدالله بن صوری الاعور که گفته اند در حجاز کسی از او به تورات داننا تر نبود، رفاعه بن قیس، رافع بن ابی رافع، عبدالله بن سلام و... درباره عبدالله بن سلام نوشته اند که وی دانشمندی بخرد بود و با کارشکنی های همکیشان خود علیه پیامبر - ص - مخالفت می کرد. وی گوید: وقتی نام رسول خدا - ص - را شنیدم و اوصافش را دریافتم و اسم و زمانش را که انتظار آن را می کشیدم دانستم، بسیار خوشحال و شادمان بودم تا این که پیغمبر به مدینه آمد. وقتی آن حضرت در قبا منزل گرفت، مردی خیر او را به ما رساند و من در آن هنگام بالای درخت خرمایم بودم و عمه ام پایین درخت نشسته بود. همینکه آن مرد خیر ورود پیامبر را گفت تکبیر گفتیم. و چون عمه ام با شگفتی بر من اعتراض کرد، گفتم: او برادر موسی بن عمران و همکیش اوست. و عمه ام پرسید: این همان پیامبری است که به ما خبر داده اند در آخرالزمان می آید؟ گفتم: آری. آنگاه عمه ام نیز ایمان آورد. وی در ادامه همین حدیث گوید: سپس خدمت پیامبر - ص - رسیدم و به آیین اسلام گرویدم و دوباره نزد خاندانم بازگشته آنها را به اسلام خواندم. اما مسلمانی خود را از یهود مخفی کردم. سپس نزد پیامبر - ص - بازگشتم و عرض کردم: من مایلیم که شما مرا در یکی از اطاقهای منزلت جا دهی و از چشم یهود نهانم بداری و سپس از آنها جویای من شوی و ببینی درباره من چه می گویند، چون اگر آنها از مسلمانی من آگاهی یابند، زبان به عیب من می گشایند. رسول خدا - ص - پیشنهاد مرا پذیرفت. یهود خدمت آن حضرت آمدند و با وی در گفتگو شده از او سؤالاتی پرسیدند. سپس پیامبر - ص - از آنها پرسید: ابن سلام در میان شما چگونه مردی است؟ گفتند: او سید و سرور ما و علامه و دانای ماست. من با شنیدن قضاوت آنها برون آمده گفتم: پس از خدا پروا کنید و آنچه را که محمد - ص - آورده بپذیرید به خدا سوگند شما نیک می دانید که او رسول خداست و در تورات نام و صفت او را مکتوب دیده اید. و بدانید که من به رسالت او گواهی می دهم و بدو ایمان می آورم و او را تصدیق می کنم. یهودیان که متحیر مانده بودند، گفتند: تو دروغ می گویی، و زبان به طعن من گشادند. از این پس مسلمانی خود و



خانواده ام را عیان کردم و عمه ام نیز اسلام آورد. دیگر از همین یهودیان دانشمند که مشرف به آیین اسلام شدند «مخیریق» بوده است. مردی دانا و توانگر. وی تا روز جنگ اُحد همچنان به کیش یهود بود. اما در جنگ اُحد خود را به اردوگاه مسلمین رساند و در آن جنگ به شهادت رسید. نکته این که جنگ اُحد در روز شنبه واقع گردید. اما مخیریق با بی اعتنایی به این که شنبه در دین یهود چه جایگاهی دارد، خطاب به یهود گفت: ای یهودیان! شما بخوبی می دانید که وظیفه دارید محمد - ص - را یاری کنید. آنگاه خود سلاحش را برگرفت و آنقدر جنگید تا شهید شد. تنی چند از یهودیان نیز به اسلام گرویدند، حال آن که در دل هنوز بر کیش خود بودند. اینان عبارت بودند از: سعد بن حنیف، نعمان بن اوفی، عثمان بن اوفی و زید بن لُصَیْت. عده ای دیگر از آنها نیز بی آن که دژه ای به آیین پیغمبر - ص - تمایل نشان دهند، متعصبانه به کینه تیزی و دشمنی با آن حضرت پرداختند که عبارتند از: ابویاسر بن اخطب، حُیّی بن اخطب، دو تن از کسانی که در عداوت با آن حضرت گوی سبقت را از همگان خود ربوده بودند. این در حالی است که پیش از مبعث، یهودیان با اوس و خزرج که گفتگو می کردند، خبر از بعثت پیامبری عرب می دادند و به آن مباحث می کردند. معاذ بن جبل در همین خصوص به آنها می گوید: از خدا پروا کنید و مسلمان شوید. شما پیش از آن که محمد - ص - مبعوث شود و ما مشرک بودیم، خبر از بعثت او می دادید و اوصافش را برای ما باز می گفتید. اما یهودیان که در تعلل و تسویف، یدی طولاً و زبانی دراز داشتند، می گفتند: او چیزی را که ما می شناسیم نیاورده و او کسی نیست که ما اوصافش را برای شما می گفتیم. مباحثات و مناظرات پیامبر - ص - با اصحاب ادیان و ارباب مذاهب آسمانی نیز، از جمله حوادثی بود که با توجه به فضای آزاد مدینه به پیغمبر - ص - امکان می داد تا پیام دعوت خویش را به آنها ابلاغ کند. گاه یهودیان و مسیحیان در مناظره تاب نمی آوردند و متشبث به راههای دیگر می شدند. از جمله آورده اند که هیأتی شصت نفره از مسیحیان نجران که چهارده تن از سرانشان نیز در آن حضور داشتند به مدینه آمدند تا با حضرت پیغمبر - ص - مناظره کنند. آنها وارد مسجد پیامبر شدند رسول خدا در آن هنگام مشغول خواندن نماز عصر بود. مسیحیان را نیز وقت نیایش فرا رسید لذا برخاسته به سمت مشرق رو کردند تا نماز بگزارند. رسول الله - ص - به مسلمانان فرمود که اجازه دهند تا مسیحیان نماز بخوانند. پس از خواندن نماز آنها به مناظره و مجادله درباره مسیح و مادرش پرداختند. داستان گفتگوهای آنها در سوره آل عمران نازل شده است. آنها که حرفهای رسول خدا - ص - را انکار می کردند به پیشنهاد پیغمبر دعوت به مباحله شدند. در قرآن چنین آمده است: «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.» اما مسیحیان که ثابت قدمی پیامبر - ص - را در این دعوت دیدند و خود را شکست خورده می یافتند از مباحله سرباز زدند و به آن حضرت عرضه داشتند که یکی از یاران خود را به عنوان حکم برای آنها روانه کند تا اموالشان را با صلاحدید او برای پیغمبر - ص - بفرستند. پیامبر نیز ابو عبیده را بدین مهم روانه داشت. این صحنه شکوهمند در تاریخ اسلام به عنوان «روز مباحله» نامیده شده است. ناگفته نماند که مطابق نقل بسیاری از تواریخ و همچنین نویسندگان شیعه، پیامبر - ص - از میان فرزندان حسن و حسین - علیهما السلام - و از زنان، فاطمه دخترش و علی را نیز به عنوان «نَفْس» نامزد این حرکت بزرگ کرد و نجرانیان با شناسایی آنها دچار هراسی بزرگ شده از مباحله منصرف گشتند. علاوه بر مناظراتی که به آنها اشارت رفت، مخالفان از راههای دیگری نیز وارد می شدند تا مگر در کار گسترش و رواج اسلام خلل وارد کنند. به عنوان مثال «شاس بن قیس» سالخورده ای که بر کفر خود همچنان پا بر جا مانده بود و به مسلمانان بسیار حسد میورزید، روزی بر عده ای از مردان اوسی و خزرج گذشت که در کنار هم و در فضایی دوستانه نشسته و گرم گفتگو بودند. این اُلفت و دوستی آتش غضب را در نهاد شاس شعله‌ور ساخت و وی را یاد در گیرها و اختلافات این دو قبیله در ایام جاهلیت انداخت. لذا جوانی یهودی را دستور داد تا در جمع مردان اوس و خزرج بنشیند و خاطرات جنگ «بعثت» (جنگی که دوران جاهلیت میان اوس و خزرج اتفاق افتاده و به پیروزی اوس انجامیده بود و سران هر قبیله در آنها کشته شده بودند) را برای آنها تجدید کند. جوان اشعار و رجزهایی را که پهلوانان در آن جنگ خوانده بودند، خواند و مردان اوس و خزرج را به تحریک علیه یکدیگر واداشت.

عاقبت آنها رودر روی هم ایستادند و زبان به منازعت و مُفاخرت گشودند و نهایتاً خواستار سلاح شدند تا به روی هم شمشیر بکشند. رسول خدا - ص - که از این فتنه آگاهی یافته بود، شتابان به سوی یاران خویش رفت و با بیان معجز نشان خود، مسلمین را مورد خطاب قرار داد و فرمود: مسلمانان! خدا را در نظر داشته باشید، آیا پس از آن که خداوند شما را به اسلام هدایت کرد و بر شما اکرام فرمود و بر روی جاهلیت خط بطلان کشید و از کفر نجاتتان بخشید و قلبهاتان را به هم پیوست و در حالی که هنوز من در میان شما زنده هستم، هنوز به خاطر مسأله ای که در جاهلیت رخ داده اینگونه به جان هم می افتید؟! با شنیدن این بیانات همگان دریافتند که از شیطان فریب خورده و در دام حيله دشمنان گرفتار شده اند. لذا گریستند و روی یکدیگر را بوسیدند و از آنچه گذشته بود از یکدیگر عذر خواستند. صفحات کُتب سیر و تراجم مشحون از این قبیل مناظرات و فتنه اندازیها از سوی یهود است که بطور اختصار، به پاره ای از آنها، که مهم تر بودند، اشارت رفت. حال که سخن به اینجا رسید بی مناسبت نیست تا درباره یکی از سرشناسان مدینه که در امر دعوت پیامبر - ص - از هیچ کارشکنی دریغ نورزیدند، توضیحاتی داده شود. عبدالله بن ابی بن سلول، سرور مدنیان بود و همه به او احترام می گذاشتند. اوس و خزرج در حل اختلافات خود به او رجوع می کردند و حکم وی پذیرفته همه بود. اما با ورود پیامبر - ص - به مدینه روتق بازار عبدالله، به کساد گرایید. پیش از این قرار بود وی را به سمت فرمانروایی بر مدینه منصوب بدارند اما حالا ورق برگشته بود. عبدالله که گرایش روزافزون مدنیان را به اسلام می دید خود نیز علی رغم میل درونی اش، منافقانه، اسلام آورد اما در سینه، کینه پیامبر - ص - و اسلام را می پرورد. این عبدالله، بارها در جنگ و صلح و هر جا که امکان می یافت ولو با رواج دادن شایعات و مطالب بی اساس، سعی می کرد بر پیامبر - ص - و اسلام ضربه وارد کند اما هر بار تلاش او ناکام می ماند و در نهایت کار، با سرافکنگی دنیا را وداع گفت.

## تغییر قبله

بنابر نقل ابن هشام هیجده ماه از هجرت مبارک رسول الله - ص - به مدینه می گذشت که قبله مسلمین تغییر پیدا کرد. پیش از این مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می گزارند اما از این پس فرمان یافتند که به سوی کعبه و بیت الحرام به نماز ایستند. گفته اند چون قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت، یهود که احساس می کردند برگ برنده ای را از دست داده اند، نزد آن حضرت آمدند و علت تغییر قبله را جویا شدند و پرسیدند: تو که می گفتی بر کیش ابراهیم هستی، از چه رو قبله ات را عوض کرده ای؟ اگر دوباره به سوی بیت المقدس نماز بگزاری ما نیز از تو پیروی و تو را تصدیق می کنیم. داستان این سؤال و پرسش در قرآن کریم در سوره بقره چنین آمده است: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لَئِن لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ مَشِئَةً لِّعِبَادٍ لِّمَ لَّمْ يَتَّخِذِ اللَّهُ قِبْلَتًا لِّلنَّاسِ إِنْ كَانَتِ كُلَّ قِبْلَةٍ لِّلنَّاسِ فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي كُلِّ مَسْجِدٍ وَرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغْرِبِ» یهدی من یشاء الی صراط مستقیم. «تغییر قبله، در واقع یکی از مهم ترین حوادث تاریخ اسلام در مدینه قلمداد می شود.

## ابلاغ سوره براءت در سال نهم هجری

در سال نهم هجری، پیغمبر - ص - ابوبکر را به عنوان امیرالحاج بر مسلمین تعیین فرمود تا مراسم حج را بجا آورد. این حج در حالی انجام می گرفت که مشرکان هم می توانستند آزادانه حج را مطابق آیین خود بجا آورند. ابوبکر به همراه ۳۰۰ نفر از مسلمانان راهی سفر حج گردید. در همین اثنا سوره براءت نازل گردید که با صراحت به نقض پیمان میان رسول خدا - ص - و مشرکان فرمان داده بود. تا قبل از این طرفین پیمان بسته بودند که هیچ کس را از زیارت کعبه باز ندارند و در ماه حرام ذی حجه باعث ترس کسی نشوند. علاوه بر این پیامبر - ص - با برخی قبائل عرب پیمانهای موقتی نیز بسته بود که با نزول سوره براءت، آن پیمانها تماماً نقض می گشت. چون سوره براءت نازل شد، به آن حضرت عرضه داشتند: کاش این سوره را به ابوبکر می رساندی تا بر مردم در حج ابلاغ کند؟ اما آن حضرت پاسخ داد: این سوره را فقط باید کسی از اهل بیت خودم به مردم ابلاغ نماید. آنگاه علی بن ابوطالب - ع

- را فرا خواند و به او فرمود: این سوره را بگیر و در «یوم النحر» هنگامی که همگان در منا گرد می آیند بر آنها بخوان. از این پس باید همه بدانند که هیچ کافری به بهشت داخل نگردد و بعد از امسال هیچ مشرکی نمی تواند برای گزاردن حج به مکه بیاید و کسی نباید برهنه طواف کند و هر که را با پیامبر عهد و پیمانی است آن پیمان تا مدت قرارداد شده، به قوت خود باقی است. علی - ع - متعاقب فرمان پیغمبر - ص - بر غضباء، شتر رسول خدا - ص - سوار شد و خود را در راه به ابوبکر رساند. ابوبکر با دیدن علی - ع - پرسید: تو امیری یا مأمور؟ علی فرمود: مأمورم. در مکه ابوبکر با مسلمین حج بجا آورد و چون «یوم النحر» فرا رسید، علی - ع - به پا خاست و فرمانهای پیامبر - ص - را بر مردم ابلاغ کرد و مطابق فرموده خدا، چهار ماه به مشرکان مهلت داد تا خود را به مامن و بلاد خویش رسانند و تأکید کرد کسانی که با پیغمبر - ص - عهد و پیمانی دارند آن عهد و پیمان تا مدت تعیین شده بقوت خود باقی است. از آن سال به بعد دیگر نه مشرکی به حج آمد و نه کسی برهنه به طواف کعبه رفت.

### فرستادن سفرای اسلام به دربار پادشاهان

در ذی حجه سال ششم هجری، هنگامی که ریشه نهال اسلام، در زمین مدینه استحکام می گرفت و بر شاخ و برگ مبارک این درخت روز بروز اضافه می شد و میوه های شیرین آن یکی پس از دیگری کام پیامبر - ص - و اصحاب بزرگوارش را حلاوت می بخشید، پیامبر - ص - درصدد برآمد تا با ارسال سفیران خود به دربار شاهان و فرمانروایان کشورهای همجوار آنان را به دین خود بخواند و در جهت جهانی کردن پیام آیین خویش گامی بزرگ بردارد. چنانکه نوشته اند پیامبر - ص - پس از صلح حدیبیه اقدام به نامه نگاری و ارسال سفرای خود نمود. پادشاهان و فرمانروایان، هر یک به گونه ای با نامه و نمایندگان حضرت رسول - ص - برخورد کردند. فی المثل مقوقس فرمانروای اسکندریه، حاطب بن ابی بلتعنه، نماینده پیامبر - ص - و کسانی را که همراه وی بودند، بسیار گرامی داشت و به نامه پیغمبر - ص - پاسخ مؤدبانه و گرم نوشت و کنیزی به نام جاریه را برای پیشکش به پیغمبر - ص - با آنها همراه ساخت که بعداً پیامبر با او ازدواج کرد. همچنین پیامبر دحیه کلبی را به سوی هرقل فرمانروای روم فرستاد. قیصر روم به گرمی از سفیر آن حضرت استقبال کرد و به او صلح بخشید و جامه های گرانبها در بر او کرد. عبدالله بن حذافه سهمی را نیز به دربار خسرو پرویز شاه ایران روانه فرمود. لیکن خسرو با گستاخی تمام نامه مبارک پیغمبر - ص - را پاره کرد و گفت: او که بنده من است چنین نامه ای به من می نگارد! رسول خدا - ص - چون از جسارت خسرو آگاه شد بر او نفرین کرد که حکومتش منقرض گردد. خسرو پرویز نیز به باذان والی خود بر یمن نامه ای نوشت تا دو نفر را روانه حجاز سازد تا محمد - ص - را دستگیر کنند و پیش او بیاورند! باذان پیرو دستور خسرو پرویز دو نفر را به مدینه فرستاد و پیامبر - ص - از طریق وحی به آن دو آگهی داد که شیرویه پسر خسرو، پدر را از تخت به زیر کشانده و به قتل رسانده است. این حادثه در دهم جمادی الاولی سال هفتم هجری برابر با سال ۶۲۹ م. اتفاق افتاد. همچنین سلیط بن عمرو عامری را به سوی هوذة الحنفی صاحب یمامه فرستاد و بنا به قولی شجاع بن وهب اسدی را به سوی حارث بن ابی شمر الغسانی شاه دمشق روانه فرمود و العلامین الحضرمین را به سوی منذر حاکم بحرین گسیل داشت. و عمرو بن عاص را به سوی فرمانروایان عمان فرستاد و حارث بن عمیر را به سوی دست نشانده هرقل بر بصری روانه کرد. همچنین آن حضرت نمایندگانی به سوی حاکمان یمن و برخی نقاط دیگر فرستاد. نجاشی و مسیلمه کذاب نیز از کسانی بودند که پیامبر - ص - به سوی آنها هم نمایندگانی فرستاد و پیامبر - ص - نجاشی، فرمانروای حبشه و مردمش را به اسلام دعوت کرد و از آنها خواست که مهمانانش را گرامی بدارند. نامه هایی که پیامبر - ص - به فرمانروایان کشورها و بلاد مختلف نگاهشته هر کدام ویژگیهای خاصی دارند از میان این نامه ها بی مناسبت نمی بیند تا نامه رسول گرامی اسلام را به خسرو پرویز نقل کند. آن حضرت چنین نگاهشته است: بسم الله الرحمن الرحیم. از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ ایران. درود بر آن که پیرو هدایت گردید و به خدا و فرستاده اش گروید. من تو را به دین خدای - عز و جل - فرا می خوانم. من فرستاده خدا به سوی تمام جهانیانم تا آن را که زنده است بیم

دهم و حجت را بر کافران تمام گردانم. اسلام بیاور تا در امان بمانی و اگر به دعوت من پشت کنی، گناه مجوس بر گردن تو است.

### گروشی عمومی به اسلام

از این پس، مردم و قبائل عرب به مسلمانی کردن نهادند و هر قبیله گاه جمعی و گاه با اعزام نمایندگان خود به پیشگاه رسول خاتم ص - دین اسلام را می پذیرفتند. پیامبر - ص - نیز با اختصاص دادن جا و مکان به آنها و پذیرایی از هیأتها می کوشید تا اصول آیین اسلام را بر آنها عرضه بدارد و آنها را از صمیم دل به دین اسلام علاقه مند و پای بند کند. گاه بزرگان و سران این هیأتها با حضرت به بحث و مناظره می پرداختند و حضرت با صبر و حوصله و بردباری مثال زدنی خویش به پرسشهای آنها پاسخ می گفت و جسارتهای آنها را تحمل می کرد و به ارشاد آنها می پرداخت. برخی که از قریحه شاعری نیز برخوردار بودند، به مناسبت حال اشعار و ابیاتی می سرودند، بطوری که می توان از اشعار سروده شده در این صحنه ها، کتابی در خور فراهم نمود. گاه نیز میان شاعران اعزامی با هیأتها و شعرای مسلمان نظیر «حسن بن ثابت» مناظرات شعر با شکوهی رخ می داد و سخنوران مسلمان با استفاده از بهترین تعبیرات ادبی، به دفاع از اصول و ارزشهای دین حنیف اسلام می پرداختند و گونه ای متعالی از شعر و ادب متعهد و جهت دار را در جریده روزگار به ثبت رسانده اند. از جمله نوشته اند وقتی «وَفَد تَمِيم» خدمت پیامبر - ص - شرفیاب شدند «زبرقان بن بدر» شاعر آنها با کسب اجازه از پیامبر - ص - چکامه اش را خواند. یکی از ابیاتی که وی سروده بود چنین بود: نحن الکرام فلا حی یعادلنا منّا الملوک و فینا تنضب البیعحسان در آن هنگام حضور نداشت، لذا پیامبر - ص - کسی را سراغ او فرستاد و چون حسان حاضر شد به فرمان پیامبر - ص - در مقام پاسخگویی به اشعار زبرقان ایستاد و قصیده ای شورانگیز انشاد کرد که چند بیت از آن چنین است: انّ الذوائب من فھر و اخوتهم قد بینوا سنه للناس تتبیرضی بهم کلّ من سریرته تقوی الاله و کل الخیر یصطنعقوم اذا حاربوا ضزوا عدوهم أو حاولوا النفع فی أشیاعهم نفعوا اکرم بقوم رسول الله شیعتهم اذا تفرقت الأهواء و الشیعیس از آن که حسان چکامه خود را به پایان رساند یکی از بزرگان تمیم گفت: همه چیز برای این مرد (محمّد) فراهم است، خطیبش از خطیب ما زبان آورتر و شاعرش از شاعر ما سخنورتر و صدایشان از صدای ما رساتر است. آنگاه اسلام آوردند. علاوه بر وفد تمیم، وفد عامرین، وفد سعد بن بکر، وفد عبدالقیس، وفد طئی، وفد بنی حنیفه، وفد مراد، وفد زبید، وفد کنده، وفد همدان، وفد مزینه، وفد نجران، وفد دوس، وفد طارق بن عبدالله، وفد تجیب، و دهها هیأت دیگر به خدمت رسول گرامی اسلام - ص - شرفیاب شدند و به دست مبارکش اسلام آوردند. تاریخ نگاران مسلمان این سال را به خاطر کثرت هیأتهایی که برای گرایش به اسلام به مدینه می آمدند «سنه الوفود» نام نهاده اند. بدین ترتیب شبه جزیره عربستان رفته رفته به آیین اسلام گردن نهادند و شعاع دایره اسلام رو به گسترش رفت و وعده الهی تحقق یافت که: «اذا جاء نصر الله و الفتح و رأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجاً فسبح بحمد ربّک و استغفره أنّه کان توّاباً».

### پیامبر در سوگ ابراهیم

روز سه شنبه دهم ربیع الأول سال نهم هجری مطابق با سال ۶۲۱ م. شاهد وفات ابراهیم پسر رسول خدا بود. ابراهیم از ماریه قبطیه به دنیا آمده بود و به هنگام وفات هیجده ماه داشت. وی را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. بطور اتفاق، در همان روز خورشید گرفت و مردم بین خود گفتند که خورشید به خاطر مرگ ابراهیم گرفته است. اما رهبر آزاده اسلام با آن که در کمال اندوه و اوج ناراحتی بود فوراً جلو این خرافه را گرفت و با کلام دلنشین خود فرمود: خورشید و ماه دو نشان از نشانه های خدایند که برای مرگ و زندگی کسی نمی گیرند. به این ترتیب آن حضرت مردم را برای خدا، و نه برای خود، تربیت می کرد و هر لحظه از زندگی می کوشید از آن خدا باشد. در ماه شعبان همین سال یکی از دختران پیغمبر - ص - به نام «ام کلثوم» نیز شربت مرگ را نوشید و چشم از

---

جهان فرو بست. پیامبر در سال نهم هجری همچنین عده ای از یاران خود را به عنوان عمّال صدقات به سوی نقاطی که مردمانش قبول اسلام کرده بودند روانه فرمود.